



داستان کوتاه ایستگاه عشق

www.lovekade.com



باز رسیدیم به ایستگاه
بارون همه جا رو خیس کرده بود
شب بود...
راه زیادی رو پیاده گذرونده بودیم...
خسته بودیم گفتیم بقیه راه رو با مترو بریم...
بخار از دهنش بیرون میومد...
خستگی رو توی چشمت میدیدم
یادته... عشقم بودی...
مث این فیلما کاپشن خودمو دادم بهت که به حساب سرما نخوری...
رسیدم خونه با اینکه کاپشنمو دادم بهت ولی سرما نخوردم!
گذشت و گذشت و گذشت...
حالا اومدم توی همون ایستگاه اینبار تنها بودم!!
هوا سرد بود... ولی کاپشنم تنم بود...!!
رسیدم خونه... جلوی آینه وایستادم یه چیزی نظرمو جلب کرده بود
یه سری موهای سفید لابلای موهای مشکیم بود...
یه چایی داغ بعدش خواب...
صبح فردا رسید... حس بدی بود
سرما خورده بودم تنهای تنها...